

تبیین علل و زمینه‌های خشونت خانگی

محمد رضا سالاری‌فر*

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی علل و زمینه‌های خشونت خانگی علیه زنان است. بدین منظور، یک فراتحلیل نظری بر روی تعداد زیادی از پژوهش‌های انجام شده قبلی، اعم از داخل و خارج کشور انجام شد. یافته‌ها نشان داد که علل خشونت در سه دسته فردی، تعامل بین فردی و اجتماعی محدود می‌شود.

علل فردی، در جنبه‌های زیستی (مانند هورمون‌های مردانه و توان بدنی بالاتر مردان) و روان‌شناختی (مانند تندخویی، دمدمی مزاجی، بدگمانی، حالت انفعالی مردان همسرآزار، ناکامی، ضعف اخلاقی و اعتیاد)، علل تعامل میان فردی در جنبه‌هایی، مانند جنسیت، اقتدارگرایی مردانه در خانواده، یادگیری اجتماعی، و مشکلات ارتباطی (مانند اسناد منفی، تعارض و بزهکاری) و علل اجتماعی در جنبه‌های اقتصادی (مانند بیکاری، مشاغل کارگری و درآمد کم) و فرهنگی (مانند پذیرش اجتماعی خشونت، پیش‌داوری نسبت به زنان و...)، مورد بحث قرار گرفت. هر سه دسته عوامل سهم قابل توجهی در خشونت خانگی دارند.

واژه‌های کلیدی: خشونت خانگی، ضعف اخلاقی، عوامل تبادلی، اعتیاد، جنسیت، ویژگی‌های شخصیتی

مقدمه

دانشمندان علوم اجتماعی، تبیین‌های گوناگونی برای خشونت خانگی مطرح کرده‌اند، مانند: آسیب‌شناسی‌های اجتماعی و فردی، امور تعاملی، پویایی‌های موقعیتی و خانوادگی و اجبارهای نهادی، فرهنگی و عقیدتی. در این میان، رشته‌های جامعه‌شناسی، جرم‌شناسی و روان‌شناسی، بیشترین حجم تحقیقات را در این موضوع به خود اختصاص داده است. اخیراً دانشمندان در زمینه‌های انسان‌شناسی، روان‌شناسی تکاملی، پزشکی و پرستاری شروع به تحقیق در این پدیده کرده‌اند تا به بررسی‌های جدیدی دست یابند، یا تبیین‌های موجود را اصلاح کنند و یا به چالش بکشند (دوباش،^۱ ۱۹۹۴، ص ۱۹۴). البته تبیین‌های زیستی نیز همواره مورد توجه بوده است (استانک^۲ و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۸۹۶). مسئله خشونت خانگی، مانند سایر مسائل زنان بیش از هر حوزه، متفکران فمینیست را درگیر خود کرده است.

این پژوهش، عوامل مؤثر بر خشونت خانگی علیه زنان را در سه دسته عوامل فردی، اجتماعی و تبادلی بررسی کرده، سپس الگویی از تأثیر عوامل گوناگون خشونت را ارائه داده است.

الف. علل فردی

۱. جنبه‌های زیستی: در بررسی علل خشونت، اولین تبیین به مسائل زیستی انسان و تفاوت زن و مرد از این بعد مربوط می‌شود. برخی فمینیست‌های رادیکال ادعا کرده‌اند که نیروی بدنی مردان سبب بروز خشونت نسبت به زنان می‌شود. مفهوم سیاست تن^۳ که هم به مناسبات فیزیکی قدرت و هم به اشکال خشونت غیر مستقیم علیه زنان اشاره دارد، برای توصیف خشونت علیه زنان به کار برده شده است (هام، ۱۳۸۲، ص ۶۱). فمینیسم رادیکال روان‌شناسی، یکی از جلوه‌های قدرت مردان را خشونت جنسی علیه زنان می‌داند (همان، ص ۳۴۷).

متون اسلامی نیز تعبیرهایی دارد که به ضعف بدنی زنان اشاره دارد. رسول خدا(ص) فرمود: «در مورد دو ضعیف، یعنی یتیم و زن از خدا بترسید. بهترین شما خوش رفتارترین‌تان با خانواده‌اش است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۲۶۸).

1. Dobash
2. Stanko
3. body politics

عامل زیستی دیگر، هورمون مردانه، یعنی تستوسترون است که روان‌شناسان، آن را عامل مؤثری در رفتار پرخاشگرانه مردان دانسته‌اند (بارون،^۱ ۱۹۹۷، ص ۱۸۶). مطالعات انجام شده در مورد اختگی نشان می‌دهد که تستوسترون نقش اساسی در پرخاشگری ایفا می‌کند. همچنین پژوهشی با استفاده از پرسشنامه خودسنجی، پرخاشگری بدنی و زبانی را بررسی کرد و نشان داد که سطح بالای تستوسترون و استرویدیول در خون با میزان پرخاشگری در مردان رابطه مثبت و با میزان پرخاشگری در زنان رابطه منفی دارد (استانک و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۸۹۶).

۲. عوامل روان‌شناختی: رویکرد روان‌شناختی، منبع خشونت خانگی را در شخصیت یا اختلالات روانی جستجو می‌کند. برنارد^۲ و همکاران با اجرای آزمون MMPI در مورد ۴۶ مرد همسرآزار، ویژگی‌های زیر را برای آنان بیان کرده‌اند: خشم و تندخویی، دمدمی مزاج و غیر قابل پیش‌بینی بودن، بدگمان، نایمن، مشوش و بی‌تفاوت. آنها نتیجه می‌گیرند که همسرآزاران، اشخاصی به شدت بی‌تفاوت و دارای اختلال شخصیت هستند. البته پژوهش‌ها تفاوتی را بین همسرآزاران با سایر افراد، اثبات نکرده است. کاپلان (۱۳۷۹، ص ۲۵۲) ویژگی‌های شخصیتی همسرآزاران را چنین بیان می‌کند: ناپختگی، تزلزل، نداشتن عزت نفس کافی، عدم توانایی در حل مسئله، ضعف مهارت‌های اجتماعی، سبک‌های مقابله‌ای ناکارآمد، تکانشی و وابسته. پرفیت در گزارش خود درباره خشونت (تعریف شخصیت خشن)، این صفات را مطرح می‌کند: حالت انفعالی، وابستگی، عکس‌العمل‌های غریزی و ناتوانی در درک و جذب ممنوعیت‌ها (برزهره، ۱۳۶۸، ص ۶۷).

یک بررسی، ویژگی‌های روان‌شناختی خشونت‌گران در خانواده را مطالعه کرده و به این نتیجه رسیده که بین ویژگی‌های شخصیتی مردان و خشونت آنها نسبت به زنانشان رابطه معناداری وجود دارد (مافی و اکبرزاده، ۱۳۸۴).

این پژوهشگران به بررسی هم‌بستگی زیرمجموعه‌های آزمون MMPI با عوامل پرسشنامه سنجش خشونت علیه زنان پرداختند و به هم‌بستگی مثبت هشت عامل در این آزمون (که اختلالات شخصیت را می‌سنجد) با خشونت زناشویی دست یافتند. به این صورت که با اطمینان ۹۹ درصد، دو گروه مردان خشونت‌گرا و عادی در همه عوامل با هم تفاوت معناداری دارند. این عوامل عبارت است از:

1. Baron
2. Bernard

۱. هیپوکندریا^۱ (خودبیمار انگاری)؛
۲. افسردگی؛
۳. سایکوپات^۲ (ضد اجتماعی)؛
۴. پارانویا^۳؛
۵. سایکاستنیا^۴ (ضعف روانی)؛
۶. اسکیزوفرنیا^۵؛
۷. هیپومانیا^۶ (شیدایی خفیف).

پژوهش محمدخانی نیز نشان می‌دهد که مردان همسرآزار به‌طور معناداری علائم بیشتری از جسمانی کردن، وسواس، افسردگی، اضطراب، خصومت، اضطراب فوبیک، افکار پارانوئیدی و روان‌پریشی بروز داده‌اند.

سوگرم نیز بر دو عامل شخصیت ضد اجتماعی و مرزی در افراد مرتکب تأکید دارد. این تحقیق به نیمرخ شخصی و ارتباطی متفاوتی از غیر مرتکبین برای خشونت‌ورزان معتقد است (محمدخانی، ۱۳۸۵).

کارلسون، گاندولف و راسل در ارائه یکی از مشهورترین الگوهای تیپ‌شناسی افراد مهاجم، آنان را در سه طبقه قرار دادند: آزارگر جامعه‌ستیز، آزارگر ضد اجتماعی و مهاجمان تپیک. دسته اول را خطرناک‌ترین موارد اعلام نمودند (همان). آپلفورد^۷ (۱۹۸۹) نیز صفتهایی، مانند نیاز به قدرت و غلبه‌جویی، اعتماد به نفس پایین و انعطاف‌ناپذیری اعتقادی را ویژگی‌های متمایزکننده همسرآزاران از سایر مردان اعلام می‌کند.

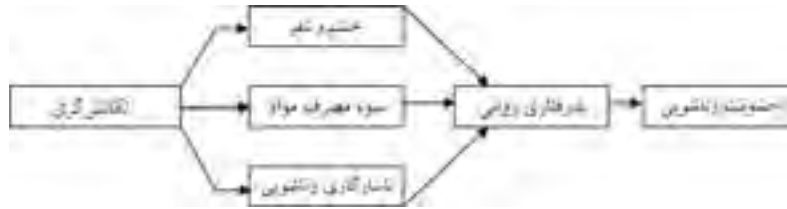
استارت^۸ و همکاران (۲۰۰۵)، الگویی را برای خشونت شوهران و تکانش‌گری آنان ارائه داده‌اند. از نظر آنان ویژگی‌های فرد تکانشی عبارت است از:

۱. بیش از اندازه حساس بودن نسبت به پاداش؛
۲. توانایی کم در مهار واکنش‌ها در برابر تنبیه احتمالی؛
۳. توانایی کم برای جستجوی احساس‌ها و تجربه‌های تازه.

تکانش‌گری با رفتار جامعه‌ستیزانه و ضد اجتماعی، سوء مصرف مواد و پرخاشگری نیز مرتبط است. استارت، الگوی زیر (شکل ۱) را برای تبیین خشونت شوهران ارائه داده است.

1. hypochondriacs
3. paranoia
5. schizophrenia
7. Appleford

2. psychopathic
4. psychasthenia
6. hypomania
8. Stuart



شکل ۱: الگوی فرضی رابطه میان تکانش‌گری و خشونت شوهران همراه با مفاهیم و متغیرهای مرتبط

استارت، ۸۶ مرد را به عنوان مورد آزمودنی بررسی کرده است که ۵۰ نفر از آنها خشن بودند و ۱۳ نفر خشن نبودند؛ ولی ناراحتی‌های زناشویی داشتند و ۲۳ نفر نه خشن بودند و نه مشکل زناشویی داشتند. بر اساس الگوی فرضی، برخورد روانی نامناسب، واسطه میان سه متغیر (سوء مصرف مواد، ناسازگاری و عدم رضایت زناشویی و خشم و نفرت) و خشونت زناشویی است. ارتباط بین بدرفتاری روانی و خشونت زناشویی بسیار قوی است و در تحقیقات پیشین نیز ثابت شده است. نتایج تحقیق استارت و همکاران (۲۰۰۵) از الگوی فرضی او حمایت می‌کند. تحقیقات جرم‌شناسی نیز بر نقش انفجار خشم در بروز خشونت علیه زنان تأکید دارد (سیگل،^۱ ۱۹۹۸).

برخی پژوهش‌ها در ایران نیز نقش عوامل روانی را در خشونت زناشویی تأیید می‌کند. معمولاً افراد ناپخته، بی‌حوصله، وابسته، متزلزل و کسانی که احساس بی‌کفایتی می‌کنند، بیشتر علیه زنان مرتکب خشونت می‌شوند (سرخ‌ی احمدی و میکائیلی، ۱۳۸۶). پژوهشی در زنجان نشان داد که ۲۵ درصد مردان همسرآزار دچار اختلالات رفتاری - روانی بوده‌اند (طاهری، ۱۳۷۸). در پژوهش کار، عقده‌ها و کمبودهای شدید، تخلیه کردن خود و اختلالات شخصیتی، از عوامل روانی مؤثر بر خشونت اعلام شده است (کار، ۱۳۷۹، ص ۴۸۰). وابستگی خصمانه به همسر، وسواس نسبت به رفتار همسر که گاه همراه با نوعی سوءظن می‌باشد، از عوامل شخصیتی بسیار مؤثر در بروز خشونت خانگی علیه زنان است (سیگل، ۱۹۹۸). به‌طور کلی، اموری مانند عزت نفس پایین، احساس عدم کفایت و افسردگی به عنوان تبیین‌های روان‌شناختی خشونت مردان تأیید شده است (استانک، ۲۰۰۱، ص ۸۹۶).

۳. ناکامی: فرضیه ناکامی میلر، پیامد قطعی ناکامی را پرخاشگری اعلام کرد؛ اما بعدها میلر، پرخاشگری را یکی از پیامدهای احتمالی ناکامی در نظر گرفت. ناکامی در شرایطی روی می‌دهد که موانع، فرد را از نیل به هدف باز می‌دارد و او را در انجام

1. Siegel

رفتاری ناتوان می‌کند (دیوکس،^۱ ۱۹۹۳، ص ۲۶۰). در پدیده خشونت خانگی، ناکامی‌های مرد را باید با تأکید بیشتری در ریشه‌هایی، مثل: عوامل اقتصادی، تأمین نشدن نیازهای عاطفی مرد در خانواده، ناکامی جنسی در اثر بی‌اعتنایی زن یا سردمزاجی او، شرایط اجتماعی و ابعاد شناختی مرد بررسی کرد (همان، ص ۲۶۱).

۴. **ضعف اخلاقی:** عدم پابندی مرد به اخلاق، مهم‌ترین عامل بروز خشونت خانگی از دیدگاه اسلام است (بستان، ۱۳۸۳، ص ۱۶۵). اگر مفهوم دنیادوستی را به شاخص‌های جزئی‌تری، مانند تکبر، خودخواهی، تعصب، حرص، حسد، بخل و غیره تحلیل کنیم، می‌توان تبیین خشونت شوهران را در آن یافت. همسرآزاری، در متون اسلامی دور از خوبی است (زحیلی، ۱۹۹۱، ص ۵۷) و اخلاق و صفت پست فردی است (سیوطی، ۱۴۰۱، ص ۶۳۲). اولیای دین از ازدواج با مردان بد اخلاق با تأکید زیاد منع کرده‌اند (حر عاملی، ۱۳۶۷، ص ۵۴) و تقوی را به عنوان معیار یک شوهر مناسب معرفی کرده‌اند (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۱۴)؛ زیرا فرد با تقوی مهار عواطف و رفتارهای خویش را در دست دارد و همین باعث پیش‌گیری خشونت نسبت به زن است. در پژوهش‌های مربوط به خشونت علیه زنان، نیز مشکلات اخلاقی مرد به عنوان یکی از عوامل این پدیده بیان شده است (کلامی، ۱۳۷۸).

۵. **اعتیاد و مصرف مواد مخدر:** در الگوی استارت، سوء مصرف مواد به عنوان متغیری بین تکانش‌گری و خشونت در نظر گرفته شده است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که مردان همسرآزار ۶۰ تا ۷۰ درصد به مصرف الکل و ۱۲ تا ۲۰ درصد به مصرف سایر مواد مخدر در هنگام حمله به همسر دچار بوده‌اند. شل^۲ تخمین می‌زند که ۲۵ درصد مردان مسن همسرآزار، الکلی هستند. عموماً پذیرفته شده است که الکل بیشتر سبب برانگیزاننده حمله به همسر است و علت خشونت را موجه می‌کند. سیگل (۱۹۹۸)، یکی از ویژگی‌های مردان همسرآزار را نوشیدن الکل اعلام کرده است. اریکسن و همکارانش (۲۰۰۳)، نیز نقش مصرف الکل را در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز بررسی کرده‌اند. همچنین گالران (۲۰۰۴) و استوارت (۲۰۰۳) بر نقش الکل در خشونت خانگی تأکید کرده‌اند.

پژوهش‌های متعدد در ایران نقش اعتیاد در خشونت خانگی را ثابت کرده است. اعتیاد نقش مؤثری در فروپاشی خانواده‌ها و طلاق در ایران داشته، به طوری که از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۶۷، علت ۳۰ تا ۶۷ درصد طلاق‌ها، اعتیاد بوده است (قربان حسینی، ۱۳۶۸، ص ۲۶۲). فرجاد علت طلاق ۱۸ درصد متقاضیان را اعتیاد همسر به مواد مخدر و الکل

1. Deaux

2. Shell

اعلام کرده است (فرجاد، ۱۳۷۲، ص ۲۰۸). در واقع، تحمل فرد معتاد برای اطرافیان مشکل یا غیر ممکن است؛ چرا که فرد معتاد پس از ستیزه‌های درونی به خود ویرانگری روی آورده، خشونت درونی شخصیت را به سوی افراد دیگر جهت می‌دهد. پرفیت^۱ پس از تحقیقی در مورد خشونت، اعتیاد را پدیده ثانوی شخصی و اجتماعی معرفی کرده که به شدت به مسئله خشونت مربوط است و مواد مخدر، مانند ابزاری برای از میان بردن موانع رفتار خشونت‌آمیز محسوب می‌شود (برژره، ۱۳۶۸، ص ۶۶).

شخصیت افراد معتاد در دوران اعتیاد تغییر می‌یابد، آنها اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهند. مردان معتاد به علت محدودیت‌های شدید و برخی از کنترل‌های سختی که بر رفتارهای آنها اعمال می‌شود، مرتکب خشونت علیه خانواده می‌شوند. عملکرد خانواده معتادان بسیار پایین‌تر از خانواده‌های عادی می‌باشد؛ بنابراین، فرد معتاد برای نجات از این وضعیت، از خشونت استفاده می‌کند (فیلد، ۲۰۰۳^۲). از بین رفتن روابط صمیمی خانوادگی، وضعیت بد زندگی و بیکاری فرد معتاد نیز سبب بروز خصومت، پرخاشگری و همسرآزاری می‌شود (آقابخشی، ۱۳۷۶).

درباره عوامل اعتیاد و خشونت، تحقیقات زیادی در ایران صورت گرفته و به جز یک مورد، همه این تحقیقات نقش اعتیاد را در خشونت خانگی تأیید کرده است. خلاصه نتایج این تحقیقات در جدول (۱) آمده است.

جدول ۱: خلاصه تحقیقات مربوط به رابطه اعتیاد و خشونت خانگی

عنوان تحقیق	نام محقق	تعداد نمونه	نوع تحقیق	نوع و کیفیت رابطه بین اعتیاد و خشونت خانگی
بررسی موارد همسرآزاری فیزیکی در مراکز پزشکی قانونی شهر تهران	نازپرور (۱۳۷۶)	۱۸۰ زن	پایان‌نامه دکترای حرفه‌ای	شوهران معتاد، به خشونت علیه زنان بیشتر روی می‌آورند.
بررسی برخی از ویژگی‌های شخصیتی و زناشویی مردان همسرآزار از دید همسران مراجعه‌کننده به مرکز پزشکی قانونی اصفهان	نصر (۱۳۷۹)	۳۰۰ زن	پایان‌نامه دکترای	۵۱ درصد شوهران همسرآزار دچار اعتیاد بودند.
بررسی میزان و کیفیت خشونت فیزیکی علیه زنان در بین مراجعان به پزشکی قانونی شهر خدابنده	طاهری (۱۳۷۸)	۱۱۶ زن	پژوهش مستقل	۲۳ درصد شوهران همسرآزار معتاد بودند.
بررسی مسائل و مشکلات روانی، عاطفی، اقتصادی و اجتماعی همسران معتادان در استان کردستان	امین‌الاسلامی (۱۳۷۹)	نامشخص	پژوهش مستقل	۷۹ درصد زنان اعلام داشته‌اند که مورد خشونت جسمی و جنسی قرار گرفته‌اند.
خشونت خانوادگی، زنان کتک خورده	اعزازی (۱۳۸۰)	۵۳ زن	پژوهش مستقل	اعتیاد از جمله مهم‌ترین عوامل خشونت اعلام شده است.

1. Alain Peyrefitte

2. Field

عنوان تحقیق	نام محقق	تعداد نمونه	نوع تحقیق	نوع و کیفیت رابطه بین اعتیاد و خشونت خانگی
بررسی عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر خشونت علیه زنان در منزل	ایمان و احمدی (۱۳۸۰)	۱۵۰۰ خانوار	پژوهش مستقل	۱۵ درصد از شوهران پاسخگو معتاد بوده‌اند.
بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر خشونت شوهران علیه زنان در خانواده در شهرستان میمه اصفهان	طیبه (۱۳۸۱)	۱۰ زن	پایان‌نامه کارشنا سی	فرضیه رابطه اعتیاد و اختلافات خانوادگی رد شد.
بررسی توصیفی خشونت خانگی علیه زنان در شهر ارومیه	عارفی (۱۳۸۲)	-	پژوهش مستقل	-
خشونت علیه همسران معتادان	جلالی و رهبریان (۱۳۸۵)	۱۰۷ زن	پژوهش مستقل (مقاله)	میزان خشونت در بین همسران افراد معتاد بیش از خشونت تجربه شده همسران افراد غیر معتاد است و این تفاوت معنادار است.
بررسی شیوع و نوع خشونت خانگی در زنان باردار ... شهرکرد	صالحی و مهرعلیان (۱۳۸۵)	۱۳۰۰ زن باردار	پژوهش مستقل (مقاله)	خشونت خانگی با اعتیاد همسر رابطه مستقیم دارد (۹/۹ درصد شوهران همسرآزار معتاد هستند).
بررسی خشونت فیزیکی توسط همسر علیه زنان مراجعه‌کننده به مرکز پزشکی قانونی تهران در پاییز ۱۳۷۹	آقاخانی و دیگران (۱۳۷۹)	همه زنان مراجعه‌کننده	پژوهش مستقل (مقاله)	۴۰ درصد و ۴۲ درصد همسرآزاران به ترتیب از مشروبات الکلی و مواد مخدر استفاده می‌کنند.
رویکرد مددکاری اجتماعی در زمینه اثرات اعتیاد بر نظام خانواده ۱۳۷۶	آقا بخشی (۱۳۷۶)	-	-	-
مقایسه ویژگی‌های روانی و روابط زناشویی معتادان و غیر معتادان با همسران آنان	گل‌پرور و مولوی (۱۳۸۰)	-	-	خصوصیت و پرخاشگری در معتادان و همسرانشان بیش از غیر معتادان و همسرانشان گزارش شده است.
بررسی شیوع، پیامدها و عوامل مرتبط با خشونت فیزیکی خانگی در زنان باردار مراجعه‌کننده به شهر سنج	هاشمی‌نسب (۱۳۸۵)	۸۴۰ زن	پژوهش مستقل (مقاله)	میزان خشونت نسبت به زنان با اعتیاد به سیگار، مواد مخدر و مصرف الکل توسط همسر رابطه معناداری داشت.
بررسی پدیده خشونت در خانواده‌های دارای پدر معتاد	جوادیان (۱۳۸۲)	-	مقاله در همایش	خشونت در خانواده‌های که دارای پدر معتاد هستند، در سطح بالایی گزارش شده است. ۶۳/۶ درصد این خانواده‌ها هر دو نوع خشونت روانی و جسمی را تجربه کرده‌اند.
تأثیر خشونت‌های خانگی بر سلامت روانی زنان متأهل در تهران	احمدی (۱۳۸۵)	۱۸۹ زن	مقاله	اعتیاد مرد با خشونت نسبت به همسر رابطه معنادار دارد.
بررسی میزان رواج همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن	شمس‌اسفندآباد و امامی‌پور (۱۳۸۲)	۴۰۰ زن	مقاله	میانگین همسرآزاری در شوهرانی که از الکل و مواد مخدر استفاده می‌کنند، بیشتر از سایر مردان است.
جرم‌شناسی خشونت خانگی و همسرکشی در سیستان و بلوچستان	معظمی (۱۳۸۳)	۳۵۰ زن	مقاله	رابطه میان خشونت شوهران با اعتیاد تأیید می‌شود.

جدول (۱) رابطه معناداری بین اعتیاد و خشونت خانگی توسط مردان را تأیید می‌کند، به جز تحقیق طیبه که با توجه به حجم کم نمونه و برخی ملاحظات دیگر، می‌توان از آن صرف نظر کرد. بر این اساس، می‌توان گفت که اعتیاد، یکی از عوامل مهم بروز خشونت نسبت به همسر در خانواده‌های ایرانی است. (برزوه، ۱۳۶۸، ص ۸۴-۸۵).

۶. متغیر سن: تفاوت سنی زن و شوهر از عوامل فردی مؤثر در بروز خشونت خانگی است. پژوهش‌های متعدد نشانگر آن است که افزایش سن، رابطه منفی با درجات خشونت زناشویی دارد. پژوهش اشتراوس و گلز در مورد ۶ هزار زوج این امر را تأیید می‌کند. تحقیق هامپتون نشان می‌دهد که خشونت زوج‌های زیر ۳۰ سال، سه برابر بیش از زوج‌های بالای ۴۰ سال است. تحقیق لوپری، در کانادا نیز همین نتیجه را تأیید می‌کند. هاوول در تحقیق خود به این نتیجه رسید که احتمال اینکه مردان جوان دست به تهاجم بزنند، بیشتر است. کافمن در بررسی ۲۰۰۰ زوج به این نتیجه رسید که سن حتی پس از کنترل متغیرهای دیگر (درآمد، موقعیت شغلی و قومیت)، به‌طور معناداری جزء عوامل مؤثر بر خشونت شوهر است و هر چه سن افزایش یابد، احتمال بروز خشونت کاهش می‌یابد (وزارت کشور، ۱۳۸۲، ص ۲۰).

یافیدیک در بررسی خود روی ۱۲ هزار مرد به این نتیجه رسید که با افزایش ۱۰ سال سن، احتمال بروز پرخاشگری معتدل جسمانی تا ۷۱ درصد و احتمال پرخاشگری شدید جسمانی تا ۸۱ درصد کاهش می‌یابد. سن بستگی معنادار و منفی با خود گزارش‌دهی مردان در خصوص زدن زنان یا پرتاب چیزی به سوی آنها دارد. این داده‌ها با یافته‌های عام‌تری انطباق دارد که بر اساس آن، رفتارهای ضد اجتماعی و خشن با افزایش سن کاهش می‌یابد (همان).

پژوهش‌ها در ایران نیز نتایج مشابهی را نشان می‌دهد. زنگنه (۱۳۸۰) در پژوهش خود روی ۵۳۰ نفر که یک سال از ازدواج آنها گذشته بود، به این نتایج در مورد سن رسید:

۱. بین سن زن و انواع خشونت (خصوصاً خشونت شوهر) رابطه معکوس و معنادار وجود دارد؛
۲. بین سن شوهر و خشونت او نسبت به همسر رابطه معکوس و معنادار وجود دارد؛
۳. اختلاف سنی زوجین با انواع خشونت شوهران علیه زنان در خانواده رابطه مستقیم و معنادار دارد.

به نظر می‌رسد که متغیر سن از جهت‌های زیر بر خشونت خانگی تأثیرگذار است: در مرتبه نخست، سن پایین‌تر مرد و زن معمولاً با عدم رشدیافتگی و ناپختگی همراه است و این متغیر، زمینه خشونت را از طرف زن و مرد بیشتر فراهم می‌کند، چنان که هادیان (۱۳۷۴) در تحقیق خود به این نتیجه رسید که ازدواج در سنین پایین از زمینه‌های طلاق است. پژوهش زهروی (۱۳۷۹) نیز نشانگر آن است که وقتی سن ازدواج زنان ۱۲ تا ۱۷ سال است، خشونت شوهران علیه زنان بیشتر و شدیدتر می‌باشد.

دوم اینکه، مرد در سن جوانی مهار رفتاری کمتری دارد. همچنین قدرت سازگاری زن و مرد در سنین پایین‌تر، کمتر است.

سوم اینکه، هر چه فاصله سنی بیشتر باشد، امکان توافق و سازگاری زن و شوهر کمتر است؛ زیرا درک متقابل دشوارتر است. تحقیق صدق‌آمیز (۱۳۷۶) بیانگر آن است که تفاوت سنی زوجین ۲۸ درصد از تغییرهای متغیر «سازگاری زناشویی» را تبیین می‌کند. زهروی نیز بیشتر انواع خشونت شوهران را در موقعیت‌هایی اعلام می‌کند که بین زن و شوهر ۱۶ تا ۳۰ سال اختلاف سنی وجود دارد.

چهارم اینکه، در دوره اول ازدواج که زن و شوهر هنوز شناخت کافی از هم ندارند، سازگاری آنها کمتر است و احتمال بروز خشونت بیشتر می‌شود. برخی تحقیقات نیز این امر را تأیید کرده است. تحقیق دیگری به این نتیجه رسیده که سطح خشونت در افرادی که طول مدت ازدواج آنها کمتر از ۵ سال است، از نظر آماری قابل توجه است (صالحی و مهرعلیان، ۱۳۸۵). زن‌آزاری در زوجین جوان و در ۱۰ سال بعد از ازدواج بیشتر دیده می‌شود (کلامی، ۱۳۷۸).

نکته‌ای که در مورد سن باید مورد توجه قرار داد، این است که در سطح فردی نمی‌توان پیش‌بینی کرد که کدام مرد با افزایش سن، استفاده از خشونت را کاهش می‌دهد و کدام ادامه خواهد داد؛ بنابراین، نگاه به رابطه سن و خشونت فقط به صورت کلان‌نگر می‌تواند مؤثر باشد. از آنجا که در ایران، سال اول ازدواج، یکی از پرخشونت‌ترین دوران زندگی زنان به شمار می‌رود، در آموزش زوجین جوان برای پیش‌گیری و مقابله با خشونت خانگی، باید بیشتر برنامه‌ریزی کرد (سرخ‌چی احمدی و میکائیلی، ۱۳۸۶).

۷. **هوش و تحصیلات:** هرچند این دو عامل، از جنبه‌هایی متفاوت هستند، ولی معمولاً با هم همراه می‌باشند. چنان که در برخی تحقیقات، از جمله پژوهش استارت (۲۰۰۵)، بین هوش و تحصیلات بالا، هم‌پستگی وجود دارد. به همین دلیل، این دو در یک بخش بررسی می‌شود. استارت معتقد است که هوش پایین، افراد را درگیر رفتارهای ضد اجتماعی و مجرمانه می‌کند و ممکن است که با تکانشی بودن مربوط باشد. در نمونه پژوهش او، مردان خشن به‌طور چشم‌گیری از تحصیلات کمتری نسبت به مردان غیر خشن برخوردار بودند (همان). بی‌تردید تحصیلات بیشتر در افزایش مهار عواطف، خصوصاً خشم و ارتقای مهارت‌های اجتماعی، مانند راه‌های کسب توافق و سازگاری در خانواده مؤثر است (صدق‌آمیز، ۱۳۷۶).

در پژوهشی که در اصفهان صورت گرفت، ۹۰ درصد از نمونه ۳۰۰ نفری مردان همسرآزار دیپلم و پایین‌تر از آن بودند (نصر، ۱۳۷۹). تحقیق جلالی نیز نشان می‌دهد

که میزان تحصیلات دانشگاهی بالاتر در شوهران با خشونت کمتر آنها همراه است (جلالی، ۱۳۸۵). پژوهش دیگری نشانگر آن است که خشونت نسبت به زنان در خانواده‌های تهرانی با سطح تحصیلات مردان رابطه معناداری دارد (فتاحی، ۱۳۷۹). تحقیق دیگری در تهران نشان می‌دهد که با افزایش تحصیلات زن و شوهر از همسرآزاری کاسته می‌شود (شمس اسفندآباد و امامی‌پور، ۱۳۸۲ و نیز: آقاخانی، ۱۳۸۱). پژوهشی در استان بوشهر بیانگر آن است که با افزایش تحصیلات شوهران از میزان خشونت آنها علیه همسر کم می‌شود (خسروی زادگان، ۱۳۸۰).

البته برخی از تحقیقات به رابطه معناداری بین خشونت خانگی و سطح تحصیلات مرد نرسیدند (رئییسی، ۱۳۸۱) و حتی برخی، تحصیلات بالاتر زوجین را با همسرآزاری بیشتر همراه دانسته‌اند (کلامی، ۱۳۷۸).

البته در بحث تحصیلات، باید هم به سطح تحصیلات زن و هم مرد توجه کرد. گاه افزایش تحصیلات زن، زمینه‌ای برای تأکید بیشتر او بر حقوق خویش است، که گاه این امر به خشونت بیشتر شوهر علیه او منجر می‌شود. به نظر می‌رسد که در این شرایط دفاع نامناسب زن از حقوق خویش، عاملی برای ناسازگاری می‌شود. البته پژوهشی در شهر اردبیل نشانگر آن است که با بالا رفتن تحصیلات زنان میزان خشونت علیه آنها کاهش می‌یابد (نریمانی، ۱۳۸۴).

طرح ملی «بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان» در ۲۸ استان کشور نیز رابطه دو متغیر آموزش و سن با خشونت را به ترتیب در استان‌های خرم‌آباد (لرستان)، ایلام، بوشهر، گیلان، زنجان، اصفهان، مازندران و ارومیه معنادار اعلام کرده است (وزارت کشور، ۱۳۸۲). هر چند بر این اساس، می‌توان گفت که تحصیلات زنان لزوماً مانع تهدید، تحقیر و آسیب جسمانی ناشی از خشونت نشده است؛ ولی نمی‌توان از آن به عنوان یک عامل مؤثر پیشگیری خشونت غفلت نمود.

خانواده‌های تحصیل کرده با آگاهی یافتن بر راه‌های کنار آمدن با تعارض‌ها در روابط نزدیک، خشونت در خانواده را کمتر کرده و از شیوه‌های معقول برای حل مسئله کمک می‌گیرند. به همین جهت، آموزش زوجین می‌تواند کمبود سطح تحصیلات را در آنها جبران کند.

ب. علل ارتباطی بین فردی در ایجاد خشونت

بخشی از علل و زمینه‌های بروز خشونت نسبت به زنان در خانواده به نحوه روابط و تعامل‌های دو جنس زن و مرد و روابط ویژه آنان در خانواده به عنوان زن و شوهر

باز می‌گردد. از آنجا که پدیده خشونت، امری ارتباطی می‌باشد، بهتر است که واحد تحلیل به جای افراد، روی تعامل‌های میان آنها، از جمله تعامل زن و شوهر قرار گیرد. برخی زمینه‌های تعاملی خشونت علیه زنان عبارت است از:

۱. جنسیت: فمینیست‌ها، ریشه‌های خشونت نسبت به زنان را در روحيات جنس مرد و نقش‌های مردانه جستجو می‌کنند.

الف. خشن بودن جنس مرد به عنوان الگوی مطلوبی در بسیاری از جوامع پذیرفته شده است. در یک بررسی روشن شد که از هر چهار زن و شوهر، یکی عقیده دارد که شوهر می‌تواند دلیل موجهی برای زدن زن داشته باشد و نسبت کمتری معتقدند عکس آن نیز درست است (گیدنز، ۱۳۷۶، ص ۴۳۹).

ب. خشونت مردانه، ابزاری برای کنترل رفتار جنس مؤنث و ایجاد تبعیت و وابستگی زنان است (سیدلر،^۱ ۱۹۹۴). اعتقاد به برتری ذاتی جنس مرد و ارزش‌هایی که سبب می‌شود مردان حقوق تملک‌جویانه بر زنان کسب کنند، نیز نوعی تبیین جنسیتی برای ابراز خشونت مردان علیه زنان است (مرتوس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۱).

ج. فمینیست‌ها، ازدواج زن و مرد در خانواده را نوعی ناهمجنس‌خواهی اجباری برای کنترل احساسات جنسی و کار زنان در خانه می‌دانند که منبع اصلی سرکوب زنان و خشونت علیه آنهاست، چون مردان احتمال می‌دهند که حق تملک آنها بر زنانشان و قدرتی که در ازدواج دارند، به خطر می‌افتد. (هام، ۱۳۸۲، ص ۲۶۲): به همین خاطر، وقتی زن استقلال بیشتری پیدا کند و بخواهد بر علایق خود اصرار ورزد، قدرت مرد تضعیف شده و تضاد و درگیری و به دنبال آن، خشونت نسبت به زن بروز می‌کند (مولاوردی، ۱۳۸۵، ص ۴۱).

تبیین جنسیتی مشابهی، اقتدار مرد در خانواده و نقش‌های مردانه را از علل برانگیزاننده خشونت علیه زنان می‌داند. شوهران از زنان انتظار اطاعت و احترام دارند. عدم اطاعت، حاضر جوابی، آماده نکردن غذا طبق برنامه، عدم موفقیت در مراقبت از کودکان و انجام امور خانه، طرح سؤالات در مورد درآمد مرد، رفتن به بیرون بدون اجازه شوهر، خودداری از روابط جنسی و سؤال درباره روابط مرد و ابراز شک و تردید در مورد او، زمینه‌هایی برای ابراز خشونت مرد نسبت به همسر است. در مجموع، روحیه کنترل و غلبه مردان بر همسران خود که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه

1. Seidler

و توسعه یافته، از جمله آمریکا وجود دارد، عامل برانگیزاننده خشونت علیه زنان محسوب می‌شود. مردان بدرفتار، مردانگی را با توانایی کنترل و غلبه بر همسر مرتبط می‌دانند. از طرف دیگر، بیشتر زنان کتک خورده، اعلام می‌کنند که ایجاد محدودیت بخش مهمی از اعمال خشونت علیه آنهاست. به این ترتیب، می‌توان الگویی از چرخه قدرت و کنترل یا ایجاد محدودیت ارائه داد که خشونت علیه همسر را تبیین می‌کند. این چرخه که در شکل (۲) نشان داده شده، توسط محققان پروژه مداخله در بدرفتاری خانگی در دالاس مینه سوتا ابداع شده است. البته نمی‌توان این چرخه را در مورد همه فرهنگ‌ها به کار برد (کرافورد، ۲۰۰۴^۱، ۴۶۷-۴۶۹).



شکل ۲: چرخه کنترل و قدرت

(کرافورد، ۲۰۰۴، ص ۴۶۹)

برخی دیدگاه‌ها در ایران نیز بر نقش جنسیت و نگرش‌های مردسالار بر بروز خشونت نسبت به زنان در خانواده تأکید دارند (کار، ۱۳۷۹، ص ۱۱۶ و نیز: اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۷۱).

پژوهشی در تهران در مورد ۱۰۰ زن مراجعه‌کننده به دادگاه، بین نگرش مردسالار در خانواده و زن‌آزاری رابطه معناداری را ادعا کرده است (سادات موسوی، ۱۳۷۹ و نیز: فتاحی مفرح، ۱۳۷۹). تحقیقی که در مشهد، اهواز و تهران با نمونه ۴۰۰ نفری انجام شد، نشانگر آن است که از نظر پاسخگویان، احساس ریاست شوهر نزد مردان، یکی از مهم‌ترین دلایل خشونت‌های خانوادگی است. همچنین نهادینه شدن بعضی از هنجارها به عنوان وظایف تمکین عام زنان، سبب بروز خشونت خانوادگی می‌شود (صدیق اورعی، ۱۳۸۰).

نظریه منابع که ویلیام گود مطرح کرده، مشابه تبیین جنسیتی است. به اعتقاد وی، نظام اقتدار در خانواده، مانند هر نظام اجتماعی دیگر، بر اساس دسترسی بیشتر به منابع (شغل، تحصیلات، درآمد، مهارت و اطلاعات) است (اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۸۱)؛ چرا که زنان به دلیل نداشتن منابع قدرت (از جمله مالی) و تفویض اقتدار به مرد، رفتار خشونت‌آمیز مرد را پذیرا می‌شوند.

در تبیین‌های جنسیتی خشونت علیه زنان در خانواده، ملاحظات در کار است. نگرش‌ها نسبت به جنسیت و تمایز زن و مرد در طول تاریخ بسیار نامناسب و غیر واقع‌بینانه بوده است. فراتر از پذیرش تفاوت‌های جسمی و روانی زن و مرد، همیشه دیدگاه‌های منفی شدیدی نسبت به این دو جنس، خصوصاً زن، وجود داشته است. یکی از بدترین نگرش‌ها نسبت به زن را می‌توان در اعراب هنگام بعثت پیامبر اسلام دانست. آنان فرزند دختر را ننگی برای خود می‌دانستند و او را زنده به گور می‌کردند (نحل، ۵۸). در قرون بعد، این تصورات غلط نسبت به زنان، گاه در سطح اندیشمندان بزرگ هم دیده شده است. بی‌تردید از عوامل بدرفتاری با زنان در خانواده یا جامعه را می‌توان همین نگرش‌های منفی دانست. البته آموزه‌های اسلام کرامت و ارزش ویژه‌ای را برای زنان بیان می‌کند و آنها را هم‌ردیف با مردان در کسب حیات پاکیزه و سایر مراتب ایمانی در نظر می‌گیرد.

در بعد دیگر، اصل ازدواج زن و مرد عامل خشونت محسوب شده است. پیامد این نگاه فمینیستی افراطی، کنار گذاشتن ازدواج و روی آوردن به راه‌های دیگری است که

با روابط طبیعی زن و مرد منافات دارد و این بر خلاف نظر جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و اسلام است؛ زیرا آنان ازدواج و خانواده را بستری برای تأمین نیازهای روانی و جسمانی زن و مرد و محیط عاطفی سالمی برای پرورش فرزندان می‌دانند.

بعد دیگر تبیین جنسیتی، به نقش‌های زن و مرد در خانواده و محدوده وظایف و قدرت آنها در خانواده باز می‌گردد. تفکیک جنسیتی نقش‌ها بر سلامت همسران، فرزندان و جامعه تأثیرهای مثبتی دارد، که متناسب با طبیعت زن و مرد می‌باشد و قرن‌ها این روند پذیرفته شده است. اکنون چند دهه است که فمینیست‌ها به دنبال اقتدار بیشتری برای زن در خانواده هستند و زمینه برخورداری از منابع بیشتری را برای زنان فراهم کرده‌اند؛ اما هنوز در بسیاری از فرهنگ‌ها با مشکل خشونت خانگی علیه زنان روبه‌رو هستیم. بی‌تردید توجه به حقوق زنان در خانواده، تعیین محدوده‌های اقتدار مردان و معقول شدن شیوه‌های اعمال اقتدار، به کاهش خشونت علیه زنان در خانواده منجر شده است؛ ولی انکار اصل اقتدار مردان در خانواده و برداشتن همه محدودیت‌ها برای زنان، آنان را به صحنه‌های کار با دستمزد کمتر، آزارهای بیشتر، خصوصاً آزار جنسی و درگیر شدن با مشکلات فرزندان به دنبال فروپاشی خانواده‌ها کشانده است.

بررسی مبانی اسلامی و روان‌شناختی ریاست مرد در خانواده، بسیاری از مشکلات ناشی از آن را برطرف می‌کند. خانواده، مانند سایر گروه‌های اجتماعی، نیازمند سرپرست است که خصوصاً در شرایط بحرانی، با تصمیم‌گیری مناسب، نظام خانواده را به سمت تعادل و کارایی مطلوب هدایت کند. همچنین لزوم اقتدار مرد در حمایت همه جانبه از همسر و سایر اعضای خانواده، رکن اساسی یک خانواده کارآمد محسوب می‌شود. آنچه در این راستا اهمیت دارد، تعیین حد و مرز این ریاست و اقتدار مرد است. با توجه به آنچه که در منابع اسلامی و روان‌شناسی بیان شده، می‌توان زمینه‌های سوء استفاده از ریاست و اقتدار مرد را شناسایی کرده و آنها را از بین برد.

۲. یادگیری: نظریه یادگیری اجتماعی که توسط بندورا تبیین شد، مشاهده را عامل اکتساب بسیاری از رفتارها می‌داند (فرسیس،^۱ ۱۹۹۴، ص ۵۰۶). بسیاری از نظریه‌پردازان روان‌شناسی خانواده، نقش آموزش الگوهای خانوادگی از خانواده اصلی را تأیید کرده‌اند. کودکان نقش‌های همسری والدین را با مشاهده می‌آموزند، از جمله می‌فهمند که بدرفتاری و خشونت امری بهنجار است. در مواردی، حتی والدین به‌طور مستقیم

(کلامی، ۱۳۷۸) به کودکان تلقین می‌کنند که اعمال خشونت نسبت به افرادی که دوست دارید، ضروری است! بر این اساس، پیامد خشونت در خانه، پرورش فرزندانی با مشکلات رفتاری بسیار، از جمله کودک و همسرآزاری است (سیگل، ۱۹۹۸).

کرافورد (۲۰۰۴، ص ۴۶۸) به بررسی‌هایی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد، مردان همسرآزار در خانه پدری شاهد خشونت علیه زنان بوده‌اند. این افراد نگرش‌هایی پیدا می‌کنند که دلالت بر خشونت علیه زنان دارد. همچنین مردانی که در کودکی مورد خشونت و سرزنش والدین قرار گرفته‌اند، احتمال بیشتری دارد که با همسران خود بدرفتاری کنند و دل‌بستگی نایمن در زندگی کسب کنند. این آسیب اولیه با پرخاشگری بسیار مرتبط است.

اشتراوس و همکارانش، مراحل یادگیری خشونت از طریق خانواده را به شرح زیر مشخص کرده‌اند:

۱. فرد می‌آموزد افرادی که یکدیگر را دوست دارند، نیز نسبت به هم رفتار خشونت‌آمیز دارند.

۲. نبود منع اخلاقی باعث خشونت نسبت به افراد خانواده نیز می‌شود.

۳. افراد می‌آموزند در صورتی که نتوان از راه‌های دیگر مشکلی را حل کرد، استفاده از خشونت مجاز است. خانواده مکان مشاهده، تمرین و تجربه‌آموزی رفتار خشن است. جامعه‌پذیری در خانواده، مدرسه و سایر نهادهای اجتماعی، نقش‌های جنسیتی همراه با امور زمینه‌ساز خشونت مردان و پذیرش خشونت توسط زنان را به کودکان یاد می‌دهد (اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۶۱).

بر اساس نظریه جامعه‌پذیری جنسیت، روند جامعه‌پذیری، گرایش‌هایی را در خانواده‌ها درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد که باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود (اعظم زاده، ۱۳۸۵). رفتار خشن از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و چرخه خشونت استمرار می‌یابد (اردمن، ۲۰۰۳^۱، ص ۲۴۲). بر طبق دیدگاه‌های جدید، ریشه اولیه پرخاشگری، در الگوسازی و تقویت معیارهای خانواده است. بررسی طولی نشان می‌دهد که تاریخچه خانوادگی کودکان بزهکار و پرخاشگر با میزان بالای انحراف والدین، مشکلات زناشویی، بی‌تفاوتی والدین و نبود نظارت مشخص همراه است (رفیعی فرد، ۱۳۷۷).

پژوهش‌های متعددی در ایران نقش مهم این تاریخچه را در بروز خشونت خانگی تأیید می‌کند. پژوهشی در مورد ۵۰ زوج مراجعه‌کننده به دادگاه برای طلاق به علت خشونت، نشان داد که بدرفتاری قبلی والدین و نیز دیدن رفتار خشونت‌آمیز در کودکی، می‌تواند عامل پیش‌بینی‌کننده خوبی برای خشونت خانوادگی محسوب می‌شود (پورنقاش، ۱۳۸۴). تحقیقی در مورد همسرآزاری نشان می‌دهد، مردانی که در کودکی در خانواده شاهد کتک خوردن مادران خود بودند، بیشتر به خشونت روی می‌آورند (نازپرور، ۱۳۷۶).

۳. نوع ازدواج: اجباری بودن ازدواج و تعدد زوجات از عوامل مؤثر در بروز خشونت خانگی علیه زنان در ایران است. عبدی‌پور (۱۳۷۹) در پژوهش خود در مورد زنان کتک خورده در اصفهان و پلدختر به این نتیجه رسید که ۹۰ درصد خانواده‌هایی که در آنها خشونت مشاهده شده، دارای ازدواج تحکمی و اجباری بوده‌اند.

ازدواج اجباری، سازگاری زن و شوهر را دشوار می‌کند و میزان رضایت زنانشویی را کاهش می‌دهد. همین امور زمینه‌هایی برای بروز خشونت محسوب می‌شود. پژوهشی در سندج نشانگر آن است که رابطه بین دو متغیر خشونت فیزیکی خانگی و ازدواج اجباری معنادار است، به طوری که زنانی که به اجبار ازدواج کرده‌اند، در ۲۳/۵ درصد موارد و زنانی که با رضایت خود ازدواج کرده‌اند، در ۷/۸ درصد موارد، تحت خشونت فیزیکی همسرانشان قرار گرفته‌اند (هاشمی نسب، ۱۳۸۵).

تعدد زوجات نیز ممکن است در مواردی به خشونت شوهر نسبت به همسر اول منجر شود. تحقیقات در ایران، نقش تعدد زوجات را در بروز خشونت شوهر تأیید می‌کند (نازپرور، ۱۳۷۶ و نیز: طاهری، ۱۳۷۸؛ کلامی، ۱۳۷۸). با این وجود، وضعیت فرهنگی یک منطقه و رعایت عدالت توسط مردان و متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و روانی دیگری در بروز پیامدهایی برای چند همسری از جمله خشونت مردان مؤثر است. به همین جهت، چند همسری با رعایت عدالت بین همسران و سایر شرایط لازم آن، مانند اصل ازدواج نمی‌تواند عامل یا زمینه‌ای برای خشونت در نظر گرفته شود. البته رعایت عدالت، عامل پیش‌گیرانه مهمی برای سازگاری در خانواده و جلوگیری از خشونت نسبت به همسر است، هر چند رعایت عدالت در چند همسری دشوار است، اما قابل تحقق می‌باشد (نساء، ۱۲۹) و متون اسلامی آن را از شرایط مهم تعدد زوجات اعلام کرده است (نساء، ۳).

۴. **دخالت اطرافیان:** وضعیت فرهنگی اجتماعی برخی کشورها، از جمله ایران به گونه‌ای است که بین خانواده اصلی و خانواده‌های تابعه وابستگی زیادی وجود دارد. هر چند این امر در حمایت از خانواده‌های تابعه مؤثر است، ولی گاه دخالت‌های بی‌موقع آنها باعث مشکلات خانوادگی می‌شود. تحقیق فرجاد (۱۳۷۲، ص ۲۰۸-۲۱۰)، نشان می‌دهد که ۲۷ درصد زوجین متقاضی طلاق در ایران، علت طلاق را دخالت نابجای خویشاوندان اعلام کرده‌اند. این درصد در مورد مردان متقاضی طلاق ۳۳ درصد و زنان متقاضی طلاق ۲۴ درصد است. در مورد خشونت خانگی علیه زنان نیز دخالت خویشان نقش مؤثری دارد، به گونه‌ای که مشاوران در ایران در بیشتر موارد پس از ترسیم چرخه خشونت متوجه می‌شوند که خشونت بعد از بازگشت شوهر از خانه خویشان صورت می‌گیرد (کار، ۱۳۷۹، ص ۵۱۹).

پژوهش‌های متعددی در ایران نقش دخالت خویشان را در بروز خشونت خانگی علیه زنان بررسی کرده‌اند (انصاری پور، ۱۳۷۶ و نیز: خسروی زادگان، ۱۳۸۰). البته باید توجه داشت که برخی از جنبه‌های فکری و رفتاری زن، زمینه دخالت خانواده شوهر را فراهم می‌کند. به‌طور مثال، گاه زنان پس از ازدواج رابطه عاطفی مرد را با خانواده خویش تضعیف می‌کنند، خانواده خود را برتر از خانواده مردان می‌دانند و خانواده شوهر را از لحاظ فرهنگی پایین‌تر می‌بینند (اعزاز، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵). بی‌تردید نوع برخورد زن، عامل مهمی برای بروز دخالت خانواده شوهر و پیامدهای آن، از جمله خشونت است.

۵. **مشکلات ارتباطی:** محمد خانی (۱۳۸۵)، در پژوهش خود درباره نیمرخ مرتکبان خشونت پس از بررسی عوامل شخصی، نقش عوامل ارتباطی را نیز می‌سنجد. برخی از این عوامل عبارت است از: مدیریت خشم، سابقه بزهکاری، تعارض، مشکلات ارتباطی، خصومت جنسی، اسنادهای منفی، حسادت، آشفتگی ارتباطی، سابقه آزار جنسی، کنترل خود و اجتماعی شدن خشونت. این پژوهش از آزمون نیمرخ شخصی و ارتباطی (PRP)^۱ برای مطالعه عوامل زمینه‌ساز خشونت خانوادگی استفاده کرده است. بر اساس نتایج این تحقیق، مردان مرتکب خشونت به‌طور معناداری مبتلابه مسائل شخصی و ارتباطی بیشتری بوده‌اند (همان).

ج. علل اجتماعی - اقتصادی

نگاه یک فرهنگ به خانواده، زن و خشونت، ساختار اجتماعی و قوانین حاکم بر یک جامعه، وضعیت اقتصادی و عقاید و باورهای عمومی مردم، از اموری است که در سطح کلان می‌تواند به تبیین خشونت خانگی کمک کند.

۱. **زمینه‌های اقتصادی:** یکی از عوامل بسیار مؤثر بر خشونت خانگی مردان، اموری مانند نوع شغل، بیکاری، وضعیت اقتصادی خانواده و شغل زن است. بیکاری و مشکلات اقتصادی همراه آن، عامل مهمی در بروز تنش‌های خانوادگی (فرجاد، ۱۳۷۲، ص ۲۱۰) و خشونت‌های ناشی از آن است. پژوهش‌های متعدد در ایران و سایر کشورها بر این پدیده تأکید دارند (هاشمی نسب، ۱۳۸۵). گیلهام^۱ نیز معتقد است که وضعیت شغلی از مهم‌ترین عوامل بروز خشونت علیه زنان است، معمولاً افراد بیکار، با احتمال بیشتری اقدام به خشونت علیه زنان می‌کنند. افراد شاغل، چون دارای اعتماد به نفس بالاتری هستند، رفتار خشونت‌آمیز کمتری دارند. هر میزان وضعیت اقتصادی فرد بدتر باشد، محدودیت‌های بیشتری دارد و خشونت بیشتری در مورد خانواده، به خصوص همسر اعمال می‌کند (گلز،^۲ ۱۹۹۷).

پژوهش جلالی (۱۳۸۵) با بیان موارد فوق نشان می‌دهد که در همه گروه‌های مطالعه، وضعیت شغلی با میزان خشونت تجربه شده همسران رابطه معنادار داشته است. آپلفورد (۱۹۸۹) نیز گزارش می‌دهد که بیکاری بین ۲۰ تا ۶۰ درصد موارد خشونت خانگی مردان را تبیین می‌کند. هامپتون و گلز (۱۹۹۴) اعلام نمودند که بالاترین درجات خشونت شوهر در خانواده‌هایی است که در آن شوهر بیکار بوده است (طرح ملی خشونت، عوامل اقتصادی، ص ۲۰).

بسیاری از پژوهش‌ها در ایران نقش بیکاری و درآمد کمتر مرد را در بروز خشونت خانگی تأیید کرده‌اند (میرزایی، ۱۳۷۹ و نیز: عبدی‌پور، ۱۳۷۶). این تحقیقات همسو با پژوهش‌های خارجی است که نقش وضعیت اقتصادی را بر خشونت مردان تأیید می‌کند. پژوهش اشتراوس (۱۹۸۰، ص ۶۸۱-۷۰۴) بیانگر آن است که احتمال وقوع خشونت نسبت به زنان در خانواده‌هایی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، ۵۰ درصد بیش از احتمال وقوع آن در خانواده‌های مرفه است. سیگل (۱۹۹۸، ص ۳۰۱) بر

1. Gillham
2. Gelles

فشارهای اقتصادی به عنوان ویژگی مردان خشونت‌ورز نسبت به همسر تأکید دارد. فلمینگ^۱ (۱۹۷۹) نیز تأیید می‌کند که همسرآزاری در خانواده‌های دارای وضعیت اقتصادی و اجتماعی پایین، رایج‌تر است. هر چه موقعیت شغلی و طبقه اجتماعی شوهران پایین‌تر باشد، احتمال بروز خشونت خانگی آنها بیشتر است. مردان با مشاغل کارگری به‌طور معنادار سطوح بالاتری از خشونت خانگی دارند (تا دو برابر درجه‌های پرخاشگری آنها بیشتر است). زنان آنها نیز چهار برابر زنان طبقه بالا بدرفتاری شوهران را گزارش کرده‌اند. تحقیق زنگنه (۱۳۸۰) و طاهری (۱۳۷۸) نشانگر آن است که میانگین خشونت شوهران روستایی بیش از شوهران شهری می‌باشد. سیگل (۱۹۹۸، ص ۳۰۱) نیز معتقد است که در شوهران دارای مشاغل نظامی، بدرفتاری با همسر بیشتر است.

۲. وضعیت اقتصادی زنان: گفته شده است که یکی از عوامل ساختاری مؤثر بر آسیب‌پذیری زنان، فرایند به حاشیه رانده شدن او در تقسیم کار اجتماعی و عدم دسترسی یکسان وی با مرد به منابع ثروت می‌باشد و همین واقعیت، یکی از مهم‌ترین عوامل ضعف و بی‌قدرتی زن است. تمکن و استقلال اقتصادی از مهم‌ترین زمینه‌های سایر نقش‌ها، توانمندی‌ها و فعالیت‌های زنان است. در طول تاریخ، بی‌قدرتی و بی‌پناهی زن سبب آسیب‌پذیری و در معرض خشونت قرار گرفتن وی از سوی مرد شده و از زمینه‌های فعال‌شدن چرخه خشونت علیه زن به شمار می‌رود. تقسیم کار و تقسیم نقش اجتماعی - اقتصادی باعث شد تا زن از نظر مالکیت و تولید به مرد وابسته شود و به دنبال آن، انواع وابستگی‌های فکری و روانی به مردان پدید آمد. در این شرایط، خشونت امر موجهی برای مهار زنان است.

این نگاه ریشه در رویکرد فمینیسم چپ مارکسیستی دارد که بر نابرابری زنان در مناسبات تولید تأکید می‌کند و ریشه خشونت را در توان اقتصادی می‌داند که در اختیار مردان است. مؤلف *ابعاد نظری خشونت در طرح ملی*، درصد پایین اشتغال زنان در ایران و حتی کاهش آن پس از انقلاب اسلامی را عامل بسیار مؤثری در بروز خشونت علیه زنان می‌داند. البته جالب توجه است که مؤلف تصریح می‌کند که اشتغال زنان نیز چندان گرهی از کار فرو بسته خشونت بر آنان را نمی‌گشاید و به یافته‌هایی اشاره می‌کند که گستره خشونت بر زنان، چه در جهان و چه در ایران، زنان غیر خانه‌دار و شاغل را در برمی‌گیرد (اعزازی، ۱۳۸۰). مطالعه ۴۰۰ نمونه خشونت بر زنان، نشان داد

1. Fleming

که خشونت بر زنان، حتی شامل قربانیان با درآمد نیز می‌شود (وزارت کشور، ۱۳۸۲). در جمع‌بندی این پژوهش آمده است که اشتغال می‌تواند به عنوان یک عامل مؤثر در کاهش زمینه خشونت در جامعه در نظر گرفته شود، هر چند استثنای قابل توجهی نیز دارد (همان، ص ۸-۳۰).

تحقیقی نشان می‌دهد که در رابطه با وضعیت شغلی زن، بین میزان همسرآزاری شوهران زنان کارگر با میزان همسرآزاری شوهران زنان دانشجو و میزان همسرآزاری زنان دارای مشاغل بالا تفاوت معنادار وجود دارد. زنان کارگر بیش از گروه‌های دیگر به وسیله شوهرانشان مورد آزار قرار می‌گیرند (شمس اسفندآباد، ۱۳۸۲). پژوهش دیگری نتیجه می‌گیرد که دسترسی به منابع مالی و استقلال اقتصادی و کسب درآمد، زنان را در برابر بدرفتاری و خشونت حفاظت نمی‌کند (کار، ۱۳۷۹). تحقیقی در تهران نشان می‌دهد که ۲۸ درصد از قربانیان خشونت خانگی شاغل و ۷۱ درصد زنان خانه‌دار بوده‌اند. (افتخار، ۱۳۸۳، ص ۲۵۷).

در مجموع روشن می‌شود که وضعیت اقتصادی زن نمی‌تواند به عنوان عامل اساسی برای خشونت نسبت به وی در نظر گرفته شود. به نظر می‌رسد که اشتغال زن و توانایی اقتصادی او بیشتر در پیش‌گیری از استمرار خشونت نسبت به وی مؤثر است.

۳. عوامل فرهنگی: نوع روابط در خانواده بر اساس رفتارهای اجتماعی و ضد اجتماعی در یک فرهنگ شکل می‌گیرد. یکی از تصورات عام فرهنگی در مورد خانواده، خصوصی بودن فضای آن است که در بسیاری از جوامع وجود دارد. تقدس خانواده و نگهداری اطلاعات مربوط به آن در چهاردیواری خانه، اساس نظریه پنهان‌کاری را تشکیل می‌دهد که از علت‌های استمرار خشونت علیه زنان می‌باشد. اخیراً برخی دولت‌ها مسئولیت‌های روزافزونی در برابر خشونت حتی در درون خانه پیدا کرده‌اند (مولاووردی، ۱۳۸۵، ص ۵۳). فمینیست‌ها به کار بردن مفهوم خانواده به عنوان حوزه خصوصی با نظارت مردان را از عوامل استمرار خشونت جنسی اعلام می‌کنند (مرتوس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۱). به نظر آنها، تباین قلمروی عمومی و خصوصی، بخشی از نقشه نظام اجتماعی توسط مردان است. سوسیال فمینیسم با انتقاد از فمینیسم لیبرال، از این جهت که خانواده را عرصه خصوصی محسوب می‌کند، معتقد است که این نگاه (خصوصی تلقی شدن خانواده) سبب می‌شود، تا نسبت به ساختار قدرت در خانواده و سلطه‌هایی که از طرف مرد بر زن در آن اعمال می‌شود، چشم‌پوشی شود (وزارت کشور،

۱۳۸۲، ص ۱۰)؛ در مقابل، فمینیست‌های انسان‌شناس معتقدند که همه فرهنگ‌ها زنان را در حوزه خانگی (خصوصی) و مردان را در قلمروی عمومی قرار می‌دهد (هام، ۱۳۸۲).

بی‌تردید روابط خانوادگی و فضای خانه، از ابعاد خصوصی و انحصاری برخوردار است که سلامت روابط و کارآیی خانواده مشروط به برقراری مرزهایی بین اعضای خانواده و بیرون آن است، چنان که خانواده درمان‌گران ساختاری بر آن تأکید کرده‌اند (مینوچین، ۱۳۷۵، ص ۸۰-۹۰). علاوه بر پذیرش این عامل، در مقابله با آن، باید مرزهای خانواده و بیرون نیز از بین نرود. اگر در مقابله با خشونت، حریم خصوصی خانواده‌ها شکسته شود، کارآمدی خانواده و روابط عاطفی اعضای آن، به ویژه زن و مرد آسیب‌های جدی خواهد دید که مشکلاتی بیش از خشونت به دنبال خواهد داشت. عامل فرهنگی دیگر، پذیرش و مشروعیت اعمال خشونت نسبت به زن در خانواده در بسیاری از جوامع است. قرن‌ها کتک زدن زنان و کودکان از عناصر ضروری نظام خانواده مردسالار محسوب می‌شده است. بسیاری از محققان، از جمله زوج‌دوباش (۱۹۸۴) و اشتراوس (۱۹۸۰) ادعا می‌کنند که هنجارهای فرهنگی به‌طور گسترده‌ای خشونت خانوادگی را می‌پذیرند، هر چند این پذیرش رو به کاهش است (آپلفورد، ۱۹۸۹، ص ۱۲). به‌طور مثال، بسیاری از جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان معتقدند که فرهنگ آمریکایی، تا حدی خشونت را می‌پذیرد و آن را هنجار می‌پندارد. این در حالی است که پذیرش خشونت بدنی به عنوان یک هنجار اجتماعی در کشور چین بسیار کمتر از آمریکا است (پورنقاش، ۱۳۸۴). پژوهش‌های هاو^۱ (مرتوس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۰) و پیچلو (اعزازی، ۱۳۸۰) روی پذیرش خشونت تأکید می‌کنند. به این ترتیب، تأیید پرخاشگری مردان و استفاده آنها از خشونت در خانواده نسبت به زنان، احتمال مشروعیت‌بخشی به آن را افزایش می‌دهد (همان، ص ۷۳).

پژوهشی در تهران نیز نشان می‌دهد که بین باور مردان در خصوص مجاز بودن رفتار خشونت‌آمیز با ابراز خشونت توسط آنها هم‌بستگی وجود دارد (همان، ص ۲۸). یک پژوهش کیفی در تهران نشانگر آن است که اکثریت زنان معتقدند مشکلات فرهنگی و وجود فرهنگ مردسالار، علت اصلی همسرآزاری است (پناهی، ۱۳۸۵). تحقیقات دیگری نیز نقش عوامل فرهنگی را در بروز خشونت خانگی تأیید می‌کند (معظمی، ۱۳۸۳ و نیز: صدیق‌اورعی، ۱۳۷۹؛ سادات موسوی، ۱۳۷۹).

در مجموع، بافت فرهنگی و اجتماعی در بسیاری از جوامع، پیش‌داوری‌ها، عقاید و الگوهایی را ترویج می‌کند که سرسپردگی محض زن و در نهایت، خشونت علیه زنان را توجیه می‌کند. در همه جوامع، برای تنبیه و ضرب و شتم زن توسط شوهر، در اوضاع و احوال خاصی، مجوزهای فرهنگی وجود دارد که در میراث فرهنگی مختلف گذشته، یافت می‌شوند (هایز، ۱۹۹۴^۱)؛ اما هیچ‌گاه آموزه‌های اسلام، ظلم شوهر را تجویز نمی‌کند، بلکه به مردان اعلام کرده است که همسر، امانت در دست شماست (بیهقی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۰۴) و اینکه پرهیزکاری را در برخورد با زنان رعایت کنید (حرعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۴، ص ۱۲۱). مسئله دیگر، لزوم جلب توافق با زن در زندگی خانوادگی است (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۲۵۱). محدوده سرپرستی مرد بر خانواده نیز مشخص است و در هیچ‌یک از آموزه‌های اسلامی، سرپرستی مجوز آزار و خشونت اعلام نشده است.

۴. عوامل سیاسی: تحلیل‌های ساختاری خشونت نسبت به زنان به بررسی مناسبات قدرت می‌پردازد، که نتیجه‌اش شکل‌گیری پدرسالاری سیاسی، دولت‌های مردسالار، رجال سیاسی، نقش‌های درجه‌چند اجتماعی و منزلتی برای زنان و موقعیت‌های پایین اجتماعی، مدیریتی و اداری برای آنان بوده است. تجربه و درگیری‌های اجتماعی زنان و سرمایه‌های اجتماعی آنان بسیار پایین‌تر از مردان بوده است. همین‌طور منابع قدرت، ثروت و منزلت، منابع اطلاعات و آموزش در سطح پایین‌تری برای زنان فراهم بوده است. همه این فرایندهای ساختاری به شکل‌گیری چرخه‌ای از خشونت نسبت به زنان در حوزه خصوصی و عمومی زندگی منجر شده است (وزارت کشور، ۱۳۸۲، ص ۱۲). دیدگاه فمینیستی، خشونت مردان را انعکاس نظامی از حاکمیت مردان جامعه بر زنان می‌داند (دوباش، ۲۰۰۱). محققان فمینیست به تبیین‌های فردی و تبادلی خشونت، ایراد وارد کرده و خشونت مردان نسبت به زنان را رسم و قاعده زندگی اجتماعی می‌دانند (اعزاز، ۱۳۸۰، ص ۷۷-۸۰). هایز عوامل سیاسی زیر را سبب تداوم خشونت علیه زنان اعلام می‌کند:

۱. کم بودن تعداد نمایندگان زن در مواضع قدرت، سیاست، رسانه‌های گروهی و حرفه‌های پزشکی؛
۲. جدی نگرفتن خشونت‌های خانگی؛
۳. به کار بردن خانواده به عنوان نهادی خصوصی در خارج از حوزه نظارت دولت؛
۴. خطر اعتراض به قوانین مذهبی، به خاطر تکیه بر وضع موجود؛

۵. سازمان‌یافتگی محدود زنان به عنوان نیروی سیاسی؛
 ۶. مشارکت محدود زنان در نظام سیاسی سازمان‌یافته (مرتوس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۱-۲۳۲).

در مجموع، نگاه سیاسی به خشونت علیه زنان، عمدتاً به حاکمیت مردانه در بیشتر نهادهای اجتماعی باز می‌گردد. در بررسی این‌گونه تبیین‌ها می‌توان گفت که در هر صورت، حاکمیت مردانه در جوامع، باعث درک و همدلی کمتر با زنان می‌شود و در نتیجه، تصورات قالبی و رفتارهای نابهنجار نسبت به زنان، به سادگی چشم‌پوشی می‌شود (آیمن،^۱ ۱۹۹۲)؛ بنابراین، بهتر است که زمینه‌های سیاسی را مانند هیز از عوامل استمرار خشونت بدانیم، نه عوامل پدید آمدن آن.

۵. عوامل حقوقی: یکی از مهم‌ترین عوامل خشونت، پذیرش قانونی خشونت خانگی و خصوصی دانستن نزاع‌های خانوادگی است. ابهام در تعریف حقوقی خشونت خانگی، باعث پذیرش آن می‌شود. به‌طور مثال، «تا چه حد تنبیه بدنی زن برای شوهر جایز است، یا رابطه جنسی اجباری مرد با همسر خود که باعث آسیب روانی و جسمی او می‌شود، مصداق خشونت خانگی است یا نه؟»، هنوز در قوانین بسیاری از کشورها پاسخ داده نشده است. مبنای این ابهام‌های حقوقی به محدوده نظارت نهادهای دولتی نسبت به خانواده باز می‌گردد. اگر بر این دیدگاه حقوقی تأکید کنیم که خانواده محیطی کاملاً خصوصی است، نهادهایی مانند نیروی انتظامی و دادگاه، حق نظارت اجتماعی بر خانواده ندارند. در این شرایط، خشونت در خانواده تسهیل می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۶۶-۶۷). گلز و اشترواس^۲ (۱۹۸۸) می‌گویند: «هم‌زمان با بالا رفتن دیوارهای یک خانه و جدا شدن آن از سایر خانه‌ها کتک شروع می‌شود».

بی‌تردید حفظ حرمت و تمامیت زندگی خانوادگی برای حمایت از افراد در مقابل دخالت‌های غیر ضروری دولت، امری مطلوب است، لیکن این مسئله در مورد خشونت‌های خانوادگی دو پیامد منفی مهم دارد: نخست اینکه، افراد برای کمک گرفتن از خارج خانواده به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند؛ چرا که این امر اعتراف به عدم تأمین آرامش مطلوب در خانواده و به نوعی شکست در اهداف آن است. دوم اینکه، دخالت دیگران در روابط اعضای خانواده، حتی در صورت وجود اختلال آشکار در آن، امری ناشایسته است. به این ترتیب، خشونت خانگی اصولاً نادیده گرفته شده یا کم‌اهمیت جلوه

1. Ayman

2. Gelles & Strus

داده می‌شود (معظمی، ۱۳۸۳). به هر حال، اگر بخواهیم حرمت خصوصی خانواده را حفظ کنیم و عامل بازدارنده در آن را فقط کنترل و مهار شخصی در نظر بگیریم، چه حد و مرزی برای آن تعیین کنیم تا از ستم و خشونت نسبت به اعضای آن پیش‌گیری کنیم؟

به نظر می‌رسد که بیان مشکلات خانوادگی به دیگران و به تعبیری، برای عبور از مرز خانواده، ملاحظات اخلاقی، روان‌شناختی و فرهنگی متعددی لازم است. وقتی مشکل از حد تحمل فرد خارج می‌شود و حل آن در محدوده خانواده دشوار یا ناممکن می‌گردد، اولین راه، استفاده از خویشان زن و شوهر برای حل مشکل است. بزرگان فامیل و افراد باتجربه می‌توانند با استفاده از نفوذ خود در زن و شوهر، آنها را در جهت حل مشکل کمک کنند. بحث حکمیت در قرآن (نساء، ۳۵) می‌تواند رهنمودی برای استفاده از این روش باشد. استفاده از مشاوران و خانواده درمانگران متعهد، راه‌حلی است که متناسب با شرایط فرهنگی و امکانات خانواده و جامعه می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد. در صورت عدم حل مشکل و ادامه ناسازگاری و خشونت‌ورزی همسر، مراجعه به مراکز قضائی اجتناب‌ناپذیر است. البته این امر باید با توجه به ملاحظات فردی صورت پذیرد.

زن متناسب با ظرفیت و تحمل خود و آثار و پیامدهایی که مراجعه به مراکز قضائی دارد، باید از این راه‌حل با تأمل و بررسی بیشتری استفاده کند؛ بنابراین، گاه تحمل ناسازگاری‌های جزئی برای زن می‌تواند مؤثرتر و سودمندتر از اقدام قضائی باشد. البته این به معنای تحمل هر گونه خشونت و بدرفتاری مرد و تجویز رفتار خشونت‌آمیز او نیست، خصوصاً وقتی آسیب‌های روانی و جسمانی ناشی از خشونت شوهر شدید باشد، لازم است که به هر طریق از وقوع آن جلوگیری کرد.

عامل حقوقی دوم، وجود قوانین تبعیض‌آمیزی است که به مرد آزادی مطلق می‌دهد که در روابط خود با همسر از هر شیوه نامطلوبی استفاده کند. کار (۱۳۷۹، ص ۴۳۹) به قوانینی در ایران اشاره می‌کند که به تعبیر او، از طریق آنها خشونت پنهان نسبت به زن اعمال می‌شود. ریاست خانواده (ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی)، طلاق (ماده ۱۱۳۳ سابق قانون مدنی)، حضانت بچه‌ها (ماده ۱۱۶۸ قانون) و تمکین زن از شوهر، یعنی تسلیم در برابر تمایلات جنسی او (ماده ۱۱۰۸)، خشونت جنسی در زندگی زناشویی را تأیید می‌کند. گزارش ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در امور خشونت علیه زنان، علت این خشونت در ایران را تبعیض جنسی موجود در قانون (حضانت فرزندان، جریان طولانی دادرسی طلاق، هزینه‌ها و بدنامی حاصل از این جریان) می‌داند (حقوق زنان، ۱۳۸۳، ش ۲۵). در کشورهای دیگری نیز مانند گواتمالا، پاکستان، شیلی، هند و

فیلیپین، قوانینی وجود دارد که خشونت علیه زنان را در خانواده امکان‌پذیر می‌کند. البته اصلاحات حقوق زنان در سال‌های اخیر، روند چشم‌گیری داشته است (مولاوودی، ۱۳۸۵، ص ۳۶-۲۲۲). مرتوس (۱۳۸۲، ص ۲۳۱) نیز قوانین طلاق، سرپرستی از فرزند، نفقه و ارث بردن را از عوامل تداوم خشونت علیه زنان اعلام می‌کند.

بررسی مبانی حقوق خانواده در اسلام، بسیاری از این مشکلات را برطرف می‌کند، هر چند هر قانونی زمینه‌هایی برای سوء استفاده دارد، اما اصلاح‌های حقوقی اخیر برخی از این زمینه‌ها را از بین برده است.

در مورد قانون طلاق، نیز در اسلام محدودیت‌هایی وجود دارد که مرد را از طلاق بی‌جهت و تضييع حقوق زن باز می‌دارد. تمکین زن در برابر شوهر، یک قانون عرفی است که از زن می‌خواهد با توجه به آمادگی‌های جسمی و روانی، نسبت به نیازهای جنسی مرد پاسخگو باشد، ولی به معنای تجویز خشونت جنسی نسبت به زن نیست. اسلام در راه‌حل نشوز، خشونت نسبت به زن را تجویز نمی‌کند، بلکه برای آن عواقب بد دنیوی و اخروی قائل است. نکته قابل توجه آنکه در بسیاری از کشورهای غربی که این قوانین در ظاهر به نفع زنان اصلاح شده، خشونت نسبت به زنان در خانواده آمار بالایی دارد.

مسئله قانونی دیگر، استمرار خشونت خانگی نسبت به زنان و نارسایی قوانین در اثبات جرم در محدوده پنهان خانه است؛ به عبارت دیگر، حتی در شرایطی که هیچ ابهام قانونی در مورد مصداق خشونت خانگی نسبت به زنان وجود ندارد، آنان در دفاع از حق خود با مشکلات حقوقی متعددی روبه‌رو هستند، مثلاً خشونت بدنی تا اثری مانند زخم شدن یا سیاه شدن نداشته باشد، قابل اثبات نیست؛ زیرا شهودی بر آن وجود ندارد. خشونت لفظی، مانند داد زدن، فحاشی و یا تهمت، اثر ظاهری قابل ملاحظه‌ای ندارد. معمولاً این امور در دادگاه‌ها فقط با شهادت شهود یا اقرار مرد ثابت می‌شود. مشکل دیگر این است که حتی در صورت اثبات خشونت، ممکن است که چند ماه طول بکشد تا منازعه خانوادگی به دادگاه ارجاع داده شود. در بسیاری از موارد، زن با رضایت به زندگی خانوادگی باز می‌گردد یا با اثبات عسر و حرج، تقاضای طلاق می‌دهد که در این صورت، نیز باید از حقوق مالی خود بگذرد تا از خشونت‌های شوهر نجات پیدا کند؛ یعنی هم متحمل آزارهای جسمانی و هم زیان‌های اقتصادی می‌شود (کار، ۱۳۷۹ و نیز: اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۸۶-۱۷۷).

بی‌رغبتی نیروی انتظامی به پیگیری موارد خشونت خانگی، عامل دیگری برای استمرار خشونت علیه زنان است. در مجموع، پلیس تمایلی به بازداشت مردان

همسرآزار ندارد و زنان را از پافشاری بر پی‌گیری دفاع از حقوق خود دلسرد می‌کند (کرافورد، ۲۰۰۴، ص ۴۷۲). این در حالی است که مهم‌ترین عامل در واکنش کشورها نسبت به مسئله خشونت علیه زنان نحوه واکنش پلیس است. گاه پلیس وجود خشونت یا ترس از آن را جدی تلقی نمی‌کند، یا دلایل کافی برای دخالت در مسئله نمی‌یابد. آنان چنین عذرهایی دارند: حریم خانواده دارای ارزش است، خود زنان باعث خشونت می‌شوند، تعقیب کیفری بی‌حاصل است و یا از وجود مراکز کمکی و حمایتی زنان اطلاع ندارند (معظمی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۲). بسیاری از مأموران پلیس اعتقاد دارند که نباید در منازعات خانوادگی مداخله کنند، بلکه باید به آن گوش دهند و در منازعات شدید فقط باید موقعیت را آرام کنند (معمدی مهر، ۱۳۸۲، ص ۲۵۲). مطالعات نشان می‌دهد که عملکرد پلیس ایران به صورت تلاش برای میانجی‌گری یا مشاوره با طرفین و رساندن آنها به سازش بوده است. (کار، ۱۳۷۹، ص ۴۲۸ و نیز: اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۸۶-۱۷۷). همه این امور نقش حمایتی و پیش‌گیرانه پلیس را در مورد خشونت خانگی تضعیف می‌کند و باعث تشدید و استمرار خشونت علیه زنان می‌شود. مطالعه‌ای نشان می‌دهد که در ۸۵ درصد موارد قتل و بدرفتاری بین زن و شوهر، قبل از حادثه حداقل در یک مورد، از نیروهای پلیس برای مداخله در بحران کمک گرفته شده و در نیمی از حوادث منجر به قتل، نیز قبلاً در پنج مورد یا بیشتر پلیس مجبور به دخالت شده است (ویلت،^۱ ۱۹۷۷).

آخرین مسئله حقوقی در مورد خشونت خانگی، ضعف اطلاعات زنان، در مورد حقوق خود و راه‌های دفاع از آن است که بسیاری به آن تصریح کرده‌اند (مرتوس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۱). بررسی جامع نشان می‌دهد که عامل اساسی خشونت، قوانین مذکور نیست؛ چرا که در بسیاری از کشورهای دنیا که چنین قوانینی وجود ندارد، خشونت نسبت به زنان در خانواده زیاد است؛ در حالی که در حقوق چنین کشورهایی، نه بر ریاست مرد تأکید می‌شود و نه لزوم تمکین او در برابر شوهر و نه حضانت فرزندان؛ بلکه در مواردی قوانین حقوقی به نفع زنان است؛ اما در عین حال، آمار خشونت علیه زنان در خانواده بالاست. به علاوه، همان‌گونه که گفته شد، ریاست مرد و سرپرستی او در خانواده، از عوامل مؤثر در کارآمدی خانواده است و نه تنها خانواده، بلکه هیچ گروه اجتماعی بدون سرپرست و سلسله‌مراتب، پایداری ندارد. البته سرپرستی با اعمال خشونت ملازمه‌ای ندارد؛ چرا که ریاست مرد از راه‌های معقول و مشروع تجویز شده و فراتر از آن، معقول

و مشروع نیست. در مورد تمکین زن در برابر تمایلات جنسی مرد نیز باید گفت که یکی از اهداف اصلی ازدواج، تأمین نیازهای جنسی زن و مرد است. این نیازها در مرد از لحاظ کمی بیشتر است و می‌توان گفت معمولاً مردان در این زمینه فعال‌تر هستند. از این‌رو، به زنان توصیه شده است که وضعیت مردان را درک کرده و تا حد امکان نیازهای جنسی آنها را برآورده کنند. در غیر این صورت، مردان ناچار می‌شوند که از راه‌های دیگری به تأمین این نیازها بپردازند که این امر برای زنان خوشایند نیست.

ارائه الگوی نهایی

الگوی ما از تبیین خشونت به سه جنبه فردی، تبادلی و اجتماعی - اقتصادی باز می‌گردد. هر چند دو عامل تبادلی و اجتماعی - اقتصادی غالباً به واسطه عوامل فردی بر پدیده خشونت تأثیرگذار است؛ ولی در برخی موارد، تأثیر مستقیم آنها بر خشونت روشن است. در شکل (۳) عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان را در ضمن سه عامل اصلی نشان داده شده است.



شکل ۳: الگوی ترکیبی تبیین خشونت «فردی، تبادلی، اجتماعی»

بر اساس این الگو، سه عامل فردی، تبادلی و اجتماعی در تأثیر متقابل بر یکدیگر، در پدید آمدن خشونت خانگی نسبت به زنان مؤثر هستند. مثلاً جنسیت یا دخالت اطرافیان با عناصر فرهنگی و وضعیت اقتصادی خانواده، ترکیبی از یک زمینه موقعیتی را فراهم می‌کند و از طریق روندهای روان‌شناختی باعث خشونت نسبت به زن می‌شود. این الگو سعی دارد، با نگاه به همه عوامل و زمینه‌های خشونت خانگی، این پدیده را با جامعیت نگاه کرده و در عین حال، به ترکیب و تأثیر متقابل عوامل توجه نماید.

با توجه به این الگو روشن می‌شود که عوامل فردی، واسطه تأثیر عوامل تبادلی و اجتماعی است؛ بنابراین، عوامل تبادلی و اجتماعی نمی‌تواند مستقیماً باعث خشونت خانگی شود. در میان عوامل فردی نیز دو دسته عامل روان‌شناختی و اخلاقی دارای اهمیت اساسی است. برای نمونه، اعتیاد به مواد مخدر که در ایران از عوامل اساسی خشونت علیه زنان محسوب می‌شود، تنها در چارچوب متغیرهای روان‌شناختی و روحیات اخلاقی بر ارتکاب خشونت یا مهار آن تأثیر می‌گذارد. همچنین عناصر زیستی و متغیرهای سنی، هوش و تحصیلات بر خشونت تأثیر گذارند؛ بنابراین، عناصر روان‌شناختی و اخلاقی را می‌توان هسته اصلی در تبیین خشونت محسوب کرد.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۳)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران و قم: دارالقرآن الکریم.
- آشوری، محمد و شهلا، معظمی (۱۳۸۰)، همسرکشی و انگیزه‌های آن (تحقیقی در ۱۵ استان کشور)، مؤسسه تحقیقات علوم جزایی و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- آقابخشی، حبیب (۱۳۷۶)، رویکرد مددکاری اجتماعی در زمینه اثرات اعتیاد بر نظام خانواده، تهران: اداره کل مطالعات و پژوهش‌ها.
- آقاخانی، کامران و دیگران (۱۳۸۱)، «بررسی خشونت فیزیکی توسط همسر علیه زنان مراجعه‌کننده به مرکز پزشکی قانونی تهران در پاییز ۱۳۷۹»، مجله دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- احمدی، بتول (۱۳۸۵)، «تأثیر خشونت‌های خانگی بر سلامت روانی زنان متأهل در تهران»، مجله دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی.
- اعزاز، شهلا (۱۳۸۰)، خشونت خانوادگی (زنان کتک‌خورده)، تهران: سالی.
- اعظم‌آزاده، منصوره (۱۳۸۵)، «خشونت علیه زنان در تهران»، پژوهش زنان، ش ۱۴.
- افتخار، حسن و دیگران (۱۳۸۳)، «ویژگی‌های فردی قربانیان همسرآزاری در مراجعین به مراکز سازمان پزشکی قانونی»، رفاه اجتماعی.
- امین‌الاسلامی، فریده (۱۳۷۹)، بررسی خشونت علیه زنان در استان کردستان، کمیسیون امور بانوان استانداری کردستان.
- برزه، ژان (۱۳۶۸)، اعتیاد و شخصیت، ترجمه توفان گرگانی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- بستان، حسین (۱۳۸۳)، اسلام و جامعه‌شناسی خانواده، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- بیهقی، احمد بن حسین (۱۴۱۶)، السنن الکبری، بیروت: دارالفکر.
- پناهی، لیلا و دیگران (۱۳۷۹)، «خشونت علیه همسر و عوامل مؤثر بر آن از دیدگاه قربانیان...»، خانواده‌پژوهشی، ش ۷.
- پورنقاش، سید سعید (۱۳۸۴)، «بررسی خشونت خانوادگی در خانواده‌های تهرانی»، مجله دانشور رفتار، دانشگاه شاهد، کتابخانه مرکزی پزشکی قانونی، ش ۱۳.

- جلالی، داریوش و جهانبخش، رهبریان (۱۳۸۵)، «خشونت علیه همسران معتادان»، فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، ش ۲۲.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الاسلامیة، ج ۱۴، تهران.
- خسروی‌زادگان، فاطمه (۱۳۸۰)، بررسی عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان در خانواده استان بوشهر، وزارت کشور.
- _____ (۱۳۸۰)، بررسی عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان در خانواده، استانداری بوشهر.
- رئیزی، امرالله (۱۳۸۱)، «خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن (شهرکرد)»، پژوهش زنان، ش ۳.
- زحیلی، وهبه (۱۹۹۱)، التفسیر المنیر، بیروت: دارالفکر المعاصر.
- زنگنه، محمد (۱۳۸۰)، بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر خشونت شوهران علیه زنان، دانشکده علوم انسانی، اصفهان.
- زهروی، طاهره (۱۳۷۹)، خشونت علیه زنان در استان سیستان و بلوچستان، مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.
- سادات موسوی، صبریه و لیدا، شفیع (۱۳۷۹)، علل زن‌آزاری و خشونت علیه زنان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.
- سرخ‌احمدی، فاطمه و نیلوفر، میکائیلی (۱۳۸۶)، همایش زن و آسیب‌شناسی اجتماعی، www.sedaimoallem.com
- سموعی، راحله (۱۳۸۰)، «مقایسه ویژگی‌های روانی و روابط زناشویی معتادان و غیر معتادان با همسران آنان»، فصلنامه دانش و پژوهش، ش ۷.
- سیف ربیعی، محمد علی و دیگران (۱۳۸۰)، همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن، دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- _____ (۱۳۸۱)، «همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن»، پژوهش زنان.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۱)، الجامع الصغیر، ج ۱، بیروت: دار الفکر.
- شادی‌طلب، ژاله (۱۳۸۵)، مروری بر پژوهش‌های انجام شده در زمینه خشونت علیه زنان در سطح ایران، صندوق جمعیت سازمان ملل متحد (منتشر نشده است).
- شمس اسفندآباد، حسن و امامی‌پور (۱۳۸۲)، «بررسی میزان رواج همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن»، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۱، ش ۵.

صالحی، شهریار و حسینعلی مهرعلیان (۱۳۸۵)، «بررسی شیوع و نوع خشونت خانگی در زنان باردار مراجعه‌کننده به مراکز بهداشتی درمانی شهرکرد»، مجله دانشکده علوم پزشکی شهرکرد، دوره ۸، ش ۲.

صدق‌آمیز، خدیجه (۱۳۸۰)، بررسی عوامل مؤثر بر سازگاری زناشویی در شهر شیراز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز.

صدیق‌اورعی، غلامرضا (۱۳۸۰)، تمکین بانو، ریاست شوهر، تهران: سفیر صبح.
طاهری، شهلا (۱۳۷۸)، بررسی میزان و کیفیت خشونت فیزیکی علیه زنان، پزشکی قانونی شهرستان خدابنده، استانداری زنجان.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸)، مکارم الاخلاق، بیروت: دارالاحوراء.
طیبه، فاطمه (۱۳۸۱)، بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر در خشونت شوهران علیه زنان در خانواده (شهرستان میمه)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان.

عبدی‌پور، اکرم (۱۳۷۹)، پرخاشگری در خانواده، پایان‌نامه گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان.

فتاحی، مریم (۱۳۷۹)، بررسی وضعیت خشونت نسبت به زنان در خانواده‌های تهرانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

فرجاد، محمدحسین (۱۳۷۲)، آسیب‌شناسی اجتماعی ستیزه‌های خانواده و طلاق، تهران: منصوری.

قربان‌حسینی، علی‌اصغر (۱۳۶۸)، پژوهشی نو در مواد مخدر و اعتیاد، تهران: امیرکبیر.
کاپلان، اچ. سادوک بی (۱۳۷۹)، خلاصه روان‌پزشکی علوم رفتاری، ج ۷، ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، تهران: شهرآب.

کار، مهرانگیز (۱۳۷۹)، پژوهشی درباره خشونت علیه زنان در ایران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

کلامی، فریناز (۱۳۷۸)، بررسی عوامل مؤثر بر زن‌آزاری در همسران ۱۰۰ زن مراجعه‌کننده به مرکز پزشکی قانونی تبریز، پایان‌نامه دکتری دانشگاه علوم پزشکی تبریز.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۹۹۲)، فروع الکافی، بیروت: دارالاضواء.
گیدنز، آنتونی (۱۳۶۷)، جامعه‌شناسی، ترجمه منصور صبوری، تهران: نی.

- مافی، مهوش و نسرين، اکبرزاده (۱۳۸۴)، «بررسی ویژگی‌های روان‌شناختی خشونت‌گرایان در خانواده»، فصلنامه مطالعات روان‌شناختی دانشگاه الزهراء، ش ۴ و ۵.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، ج ۷۹، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- محسنی، مرتضی (۱۳۷۸)، پاسخ‌هایی به خشونت، گزارش کمیته مأمور مطالعه در امر خشونت و بزهکاری تحت ریاست آلن پرفیت، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- محمدخانی، پروانه و دیگران (۱۳۸۵)، «آسیب‌شناسی روانی و مشکلات شخصی و ارتباطی مردانی که مرتکب خشونت خانوادگی می‌شوند»، توانبخشی، دوره هفتم، ش ۴.
- مرتوس، جولی (۱۳۸۲)، آموزش حقوق انسانی زنان و دختران، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: دنیای مادر.
- معاونت امور فرهنگی بهزیستی استان اردبیل (۱۳۷۴)، بررسی پدیده همسرآزاری در شهر اردبیل.
- معمدی‌مهر، مهدی (۱۳۸۲)، حمایت از زنان در برابر خشونت، سیاست جنایی انگلستان، تهران: برگ زیتون.
- معظمی، شهلا (۱۳۸۳/الف)، «جرم‌شناسی خشونت خانگی و همسرکشی در سیستان و بلوچستان»، پژوهش زنان، دوره دوم، ش ۲.
- _____ (۱۳۸۳/ب)، «حمایت از زنان در برابر خشونت‌های خانگی»، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال سوم، ش ۱۳.
- مولاوردی، شهین‌دخت (۱۳۸۵)، کالبدشکافی خشونت علیه زنان، تهران.
- میرزایی، حمید (۱۳۷۹)، بررسی توزیع فراوانی انواع همسرآزاری...، دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.
- مینوچین، سالوادر (۱۳۷۵)، خانواده و خانواده‌درمانی، ترجمه باقر ثنائی، تهران: امیرکبیر.
- نازپرور، بشیر (۱۳۷۶)، بررسی موارد همسرآزاری فیزیکی در مراکز پزشکی قانونی تهران، کتابخانه مرکزی پزشکی قانونی، پایان‌نامه دکتری.
- نریمانی، محمد و حمیدرضا، آقامحمدیان (۱۳۸۴)، «بررسی میزان خشونت مردان علیه زنان در شهر اردبیل»، فصلنامه اصول بهداشت روانی، سال هفتم، ش ۲۸ و ۲۹.
- نصر، مجید (۱۳۷۹)، بررسی برخی از ویژگی‌های شخصیتی و زناشویی مردان همسرآزار، پایان‌نامه دکتری دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.
- نوری، میرزاحسین (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل، بیروت: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.

هاشمی نسب، لیلا (۱۳۸۵)، «بررسی شیوع، پیامدها و عوامل مرتبط با خشونت فیزیکی خانگی در زنان باردار در شهر سنندج»، *مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی کردستان*، دوره یازدهم، ش ۱۱.

هام، مگی و سارا، گمبل (۱۳۸۲)، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، تهران: توسعه.

همتی، رضا (بی‌تا)، «عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان»، *رفاه اجتماعی*، سال سوم، ش ۱۲.

واحد آموزش مرکز مشارکت زنان (۱۳۷۷)، *امروز پرخاشگری، فردا خشونت*، گردآوری و ترجمه شهرام رفیعی فرد و بهنام بهزاد.

وزارت کشور (۱۳۸۲)، *دفتر امور اجتماعی و مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری*، بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان، پژوهشگران: محمود قاضی طباطبایی، علیرضا محسنی تبریزی، سید هادی مرجایی و ژاله شادی‌طلب، تهران: موج اول (منتشر نشده است).

Appleford, Babara (1989), *Family Violence Review, Prevention and Treatment of Abusive Behavior*, Appleford Associates.

Ayman, Roya & Mantin. M (1992), *Leadership Theory and Research*, Academic press Sandiege.

Baron, R. A & D. Byrne (1997), *Social Psychology*, Boston: Allyn and Bacon.

Cooper, Jan (2005), *Domestic violence and Family Safety, a Systemic approach to working with violence in families*. Whurt, London.

Crawford, Mary (2004), *women and Gender, a Feminst Psychology*, Mc Grow Hill, Boston.

Deaux, kay (1993), *Social Psychology in the 90 s*, Brooks, California.

Dobash, R. P & R. E, Dobash (2001), "domestic violence", *The Social Science Encyclopedia*, Routledge.

Domestic Violence Is a Serious, Widespread Social Problem in America (FVPPF).

Erdman. P & caffery, T (2003), *Attachment and Family Systems*, Brunner-Routledge, New York.

- Fleming, J (1979), *Stapping Wife Abuse*, New York: Anchor Press/ Doubleday.
- Forsyth, Donelson R (1994), *Our Social World*, Brooks Cole, Albany.
- Fullwood, P. & Catlin (2002), *Preventing Family Violence*, end abuse (FVPF).
- Gelles, R. J (1997), *Intimat Violence in Families*, Thousands Oaks, Landon Sage.
- Heise, Lorl (1994), *Violence Against Women*, The Hidden Health, Burden, The world Bank Washington.
- Josep, A. Castillo, M. Davins, M. Salamero, M. San-Martino, Perez-Testor, Carles (2007), "Personality Profiles in a Group of Battered Women", *Family Violence*, 22, Springer.
- Perez-testor, c (2007), "personality Profiles in a Group of Battered Women", *Family Violence*.
- Sabini, John (1995), *Social Psychology*, New York and London, W.W. Norton & company.
- Seidler, V. Jictor (1994), *Masculinty and Social Theory*, Routleoge.
- Siegel L. J (1998), *Criminology*, wadsworth, London, 1998.
- Stanko, E. D. A., Violence (2001), *The Social Science Encyclopedia*, Routledge.
- Staus, M. A (1980), "Victims and Aggressors in Marital violence", *Am, Begar sci*, Vol 23.
- Straus, M. A (1977), "A sociological Perspective on the...", *A Psychosocial study of Domestic Violence*.
- Stuart, Gregory L. & Amy Holtzworth-Munroe, A (2005), "Testing a Theoretical Model of the Relationship Between Impulsivity, Mediating Variables", in: and Husband Violence, *Journal of Family Violence*, Vol 20, No 5, October.
- The Family Violence Prevention Fund.*
- Webster's Online Dictionary, "Violence" and "Domestic Violence", [www.m-w.com / dictionan / and / cgi-bin](http://www.m-w.com/dictionan/and/cgi-bin).
- Wilt, M. & R. K. Breedlove (1977), *Domestic Violence and police Washington*.